جلسه 529

سه شنبه 11/08/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا معنای اسم جنس ماهیت مهمله است یا لابشرط قسمی است. یعنی مثلا لفظ انسان وضع شده است بر ذات ماهیت انسان به هر نحوی که استعمال بشود، چنه به نحو لابشرط قسمی استعمال بشود، إن الانسان لفی خسر، چه به نحو بشرط شیء استعمال بشود، الانسان العالم، یا به نحو بشرط لا استعمال بشود، الانسان اللاعالم، یا مهمل استعمال بشود، قلد المجتهد. که در اینجا مجتهد مهمل هست در مقام بیان شرائط تقلید نیست.

آیا وضع شده است لفظ اسم جنس بر ذات ماهیت، انسان وضع شده است بر ذات ماهیت انسان أینما استعمل و کیفما استعمل، یا وضع شده است بر خصوص اینکه استعمال بشود ماهیت به نحو لابشرط قسمی. یعنی اگر مستعمِل اسم جنس را بکار برد و در کنارش لحاظ کرد قید آخری را و نگفت، این خلاف ما وضع له هست.

مرحوم آقای تبریزی در دوره ثانیه فرمودند: به نظر ما اسم جنسی که مجرد باشد از قرینه بر تقیید یا اهمال، این وضع شده است بر لابشرط قسمی. اگر متکلم اراده بکند اهمال یا تقیید را، ولی قرینه ذکر نکند در کنار خطاب، می گوید أعتق رقبة، در مقام بیان نیست یا اصلا مرادش رقبه مؤمنه است، این خلاف وضع عمل کرده است. وضع شده بود رقبه که اگر بدون قرینه استعمال شد اراده بشود از او لابشرط قسمی. ولی اگر با قرینه استعمال بشود نه، آنجا وضع شده است بر ذات ماهیت. إشرب دواء قرینه بر اهمال دارد، وضع شده است بر ذات ماهیت دواء نه دواء به نحو لابشرط قسمی که بعدش بتوان گفت إشرب دواء أیّ دواء شئت.

اقول: این فرمایش ایشان هم خلاف وجدان است. خلاف متبادر از اسم جنس است. وقتی اسم جنس را می گویند مثلا الانسان، آن چیزی که به ذهن ما تبادر می کند ذات ماهیت انسان است. حالا فرق نمی کند از متکلم ذی شعور ما بشنویم یا از موج هوا بشنویم. خب در مورد موج هوا که لفظ الانسان را تولید کرد که نمی شود بگوئیم استعمال شده است در لابشرط قسمی. اصلا ما مستعملی نداریم. موج هوا لفظ الانسان را به گوش ما رساند. ما ذات ماهیت انسان را که می فهمیم اگر متکلم ذی شعور هم بگوید الانسان، بالوجدان همان معنا را می فهمیم. اشتراک لفظی خلاف وجدان است که ما عند القرینة علی الاهمال یک معنا بفهمیم از اسم جنس، ماهیت مهمله بفهمیم. عند عدم القرینة علی الاهمال أو التقیید لابشرط قسمی بفهمیم. این خلاف وجدان است.

وشاهدش این است که نمی شود بجای اسم جنس مطلق حتی در آن موارد اهمال ما از ادات عموم استفاده کنیم. مثلا در اشرب دواء طبیب نمی تواند بگوید إشرب دواء أی دواء شئت. این غلط است. قلد المجتهد، نمی تواند بگوید قلد أی مجتهد. اینکه مولا در مقام بیان نبود در مثال قلد المجتهد، ولی ما فکر می کردیم در مقام بیان هست ولی گفت قلد المجتهد، خب ما اعتراض می کنیم به این مولا، می گوئیم جناب مولا! شما در مقام بیان نبودی ولی جوری با ما سخن گفتی که ظاهر حالت این بود که در مقام بیان هستی. این می شود مقدمات حکمت. حالا در این مثال قلد المجتهد قرینه نوعیه است که در مقام بیان نیست، ولکن در مثال أعتق رقبة قرینه نوعیه که نداریم که مولا در مقام بیان نیست. اگر بعدا مولا بگوید من در مقام بیان نبودم اعتراض به مولا این است که چرا با اینکه ظاهر حال متکلم این است که در مقام بیان هست، ولی شما قرینه ذکر نکردی که من در مقام بیان نیستم بلکه سکوت کردی؟. تمام مشکل را به سکوت مولا ارجاع می دهیم که لم سکتت. اگر مولا گفت أعتق رقبة در مقام اهمال بود یا مرادش مقید بود رقبه مؤمنه بود، می گوئیم این خلاف ظاهر حال است که ما سکت عنه المولا لم یرده. این می شود مقدمات حکمت.

برخلاف موارد وضع مثل أعتق رقبة أیة رقبة شئت، آنجا می گوئیم ما قاله المولی فقد اراده.

این است فرق بین وضع و مقدمات حکمت.

شاهد بر اینکه ما می گوئیم اسم جنس وضع شده است بر ذات ماهیت واطلاق از مقدمات حکمت فهمیده می شود لابشرط قسمی از مقدمات حکمت فهمیده می شود والا اراده اطلاق یا تقیید خلاف وضع نیست خلاف ظاهر حال است، این است که به مولا خواهند گفت که جناب مولا! ظاهر حالت این بود که ما سکتت عنه فلم ترده. ظاهر سکوت از بیان قید زائد این است که این قید زائد دخیل در غرض تو نبود والا سکوت نقض غرض بود. اما در موارد علقه وضعیه نمی گویند ما سکتت عنه لم ترده، بلکه می گویند ما قلته فقد اردته. در مثال جئنی بماء اگر مولا بگوید مرادم ماء رمان بود. آنجا نمی گویند ما سکتت عنه فلم ترده. بلکه می گویند ما قلته فقد اردته. شما گفتی جئنی بماء، ماء وضع شده است بر ماء مطلق. آنچه را که گفتی ظاهر این است که اراده کردی. در مثال جئنی بماء اگر مراد مولا ماء رمان باشد نمی گویند ما سکتّ عنه فلم ترده، بلکه می گویند ما قلته فقد اردته. شما می گوئی جئنی بماء و اراده نمی کنی معنای آن را؟ خب معنای ماء، ماء مطلق است. اما اگر بگوید جئنی بماء و مرادش ماء مطلق بارد باشد، بگوید چرا آب خنک نیاوردی، آنجاست که می گویند ما سکتّ عنه فظاهر حالک أنک لم ترده و الا کان سکوتک نقضا للغرض.

وخلاصة الکلام: ظهور در موارد اطلاق ناشی است از سکوت از بیان قید زائد. برخلاف موارد وضع، در موارد وضع ظهور ناشی است از بیان نه از سکوت. وهذا ما یشهد علیه الوجدان والتبادر.

این بحث چه ثمره ای دارد؟ حالا أعتق رقبة وضع شده باشد بر رقبه لابشرط قسمی به جوری که اگر مراد اهمال باشد یا تقیید باشد خلاف وضع است یا خلاف مقدمات حکمت است چه فرق می کند؟ نتیجه که یکی است و ما باید عمل کنیم طبق این اطلاق، حالا یا منبایمان این است که این اطلاق مستند به وضع است باید عمل کنیم، یا مبنایمان این است که مستند به مقدمات حکمت است و مقدمات حکمت ظهور می دهد به خطاب، باز باید عمل کنیم، یا مبنایمان این است که مقدمات حکمت منشأ اطلاق است، ومقدمات حکمت حتی ظهور به خطاب هم نمی دهد بلکه صرفا حجت عقلائیه است کما علیه السید الامام، باز هم باید عمل کنیم. امام ره فرموده اند اصلا اطلاق از مقوله ظهور خارج است حجت عقلائیه است. عقلاء احتجاج می کنند می گویند شمای مولا گفتی أعتق رقبة، ظهور ندارد که رقبه تمام الموضوع هست برای حکم شما، ولکن ما به ارتکاز عقلاء احتجاج می کنیم، اگر مراد شما عتق رقبه مؤمنه بود نباید سکوت می کردی. یعنی ما حجت داریم علی المولی. نه اینکه ظاهر أعتق رقبة این است که رقبه تمام الموضوع است برای وجوب عتق. نه، صرف حجت عقلائیه است. شبیه آنچه که ایشان در خطاب امر می گوید ویقول به السید الزنجانی ایضا که می گویند افعل چه ظهوری دارد در وجوب؟ خب در مستحبات هم می گویند افعل. همان مولایی که گفته غسل جمعه بکن همان مولا گفته غسل جنابت بکن. چه ظهوری دارد غسل جنابت بکن در اینکه این طلب، طلب وجوبی است طلب استحبابی نیست؟ وقتی وضع شده است صیغه امر بر ذات طلب، کی مقدمات حکمت می گوید که مراد خصوص طلب وجوبی است؟ امام ره فرموده اند اینکه طلب نیست. آیا طلب معنایش این است که اراده بشود خصوص فرد از طلب که طلب وجوبی است؟! بعد ایشان فرموده اند این حجت عقلائیه است. وقتی مولا بگوید افعل و ترخیصی برخلاف به عبد واصل نشود عقلاء معذور نمی دانند این عبد را در ترک آن اطاعت امر. همین. لایرونه معذورا، یحتج علیه المولا ولایراه العقلاء معذورا. اما ظهور خطاب امر در وجوب نیست.

این بیان را در بحث اطلاق هم فرموده اند، که مقدمات حکمت حجت عقلائیه درست می کند، ظهور نیست.

سؤال وجواب: ما نمی خواهیم فرمایش امام ره را تأیید کنیم این را باید بعدا بحث کنیم. می خواهم عرض کنم مستشکل می گوید این بحث ثمره ای ندارد. چه بگوئید اطلاق ناشی از وضع است و چه بگوئید اطلاق ناشی از مقدمات حکمت است وظهور می دهد به خطاب، و چه بگوئید اطلاق ناشی از مقدمات حکمت است و حجت عقلائیه است، چه فرق می کند ما باید طبق مطلق عمل کنیم.

اقول: جواب این است که نه، ممکن است فرق کند. در بحث تعارض عام و مطلق، اکرم العالم مطلق است، لاتکرم أیّ فاسق عام است، نسبت به عالم فاسق آیا این دو خطاب تعارض می کنند و تساقط می کنند یا نه عام بر مطلق مقدم می شود؟

آنهایی که گفته اند اطلاق مستند به وضع نیست مستند به مقدمات حکمت است مثل مرحوم شیخ انصاری و نائینی، اینها راحت گفته اند یکی از مقدمات حکمت عدم بیان برخلاف است، والعام بیان علی الخلاف. کسی که بگوید اطلاق ناشی از مقدمات حکمت نیست ناشی از وضع است، دیگر چه جور می خواهد تقریب کند تقدم عام را بر مطلق؟ خب عام هم ظهورش مستند به وضع است و مطلق هم ظهورش مستند به وضع است، چه جور می خواهید عام را بر مطلق مقدم کنید؟ این یک ثمره.

البته در جواب از این ثمره ما ممکن است فرمایش مرحوم آخوند را مطرح کنیم که درست است که اطلاق ناشی از مقدمات حکمت است، ولکن یکی از مقدمات حکمت عدم بیان متصل برخلاف است نه عدم بیان ولو منفصلا. وقتی در خطاب اکرم العالم ما بیان متصل نداشتیم بر خلاف، لاتکرم أی فاسق متصل نبود بلکه منفصل بود، بیان منفصل بر خلاف که رافع مقدمات حکمت نیست. ولذا مطلق وقتی بیان متصل بر خلاف نداشت مقدمات حکمت در آن تمام می شود وظهور پیدا می کند در اطلاق. مرحوم آخوند فرموده: تعارض هم کرد با عام، وجهی ندارد عام را بر این مطلق در مورد اجتماع مقدم کنیم.

که این بیان خوبی است. مقدمات حکمت همانطور که مرحوم آخوند فرموده عدم بیان متصل برخلاف است. و الا لازمه اش این است که اگر شک کردی در بیان منفصل برخلاف، شک می کنی در مقدمات حکمت. آنوقت مشکل پیدا می کنی. اگر یکی از مقدمات حکمت عدم بیان برخلاف است ولو کان منفصلا، شک که بکنی در بیان منفصل برخلاف یعنی شک می کنی در مقدمات حکمت. این را که نمی توانی بگوئی. آن چیزی که جزء مقدمات حکمت است عدم بیان متصل بر خلاف است. وقتی گفت اکرم العالم و بیان متصل بر خلاف ذکر نکرد می بینیم مقدمات حکمت جاری می شود ظهور اطلاقی منعقد می شود به قول مرحوم آخوند این مطلق می گوید من از عام چیزی کم ندارم، او هم بیان است و من هم بیان هستم، تعارض می کنند.

بعضی ها گفته اند ما کلام مرحوم آخوند را قبول داریم که مقدمات حکمت متوقف است بر عدم بیان متصل بر خلاف، ولذا ظهور اطلاقی منعقد می شود در اکرم العالم چون بیان متصل بر خلاف نیست. ولی بیان ناشی از سکوت اضعف است، یعنی به تعبیر دقیقتر ظهور اطلاق با عدم بیان متصل بر خلاف منعقد می شود. مثل مرحوم آقای صدر و حضرت امام ره اینجور فرموده اند که با عدم بیان متصل برخلاف اطلاق منعقد می شود، (حالا اطلاق ظهور اطلاقی که آقای صدر می گوید یا حجیت عقلائیه که امام ره فرموده اند) ولکن این اطلاق چون ناشی است از عدم البیان و سکوت، اما عموم عام ظهورش ناشی است از بیان عموم، ظهوری که ناشی است از بیان عموم این مقدم است عرفا بر آن عدم البیان و سکوت که منشأ ظهور اطلاقی شده یا منشأ حجیت عقلائیه شده است.

اقول: که این را ما نپذیرفتیم، عرض کردیم این مصادره به مطلوب است. عقلاء متحیر می مانند، وقتی بشنود یکجا مولا گفت أکرم العالم و یکجا گفته لاتکرم أیّ فاسق نسبت به عالم فاسق متحیر می ماند می گوید من نمی دانم مراد مولا چیست، عالم فاسق را اکرام بکنیم یا نکنیم. اینکه اطلاق ناشی است از سکوت اما عموم ظهورش ناشی است از بیان، و بیان بر ظهور ناشی از سکوت و لابیانیت مقدم هست، اینها تا به مهر تأیید عقلاء وعرف عوام نرسد به درد نمی خورد. باید برویم کوچه و بازار، ببینیم مردم این دو تا خطاب را شنیدند چکار می کنند، ما که هر چه فکر می کنیم مردم می گویند ما متحیریم. اینکه این ظهور ناشی است از بیان در عموم، مقدم بشود بر آن ظهور ناشی از لابیان و سکوت، اینها مطالبی است که در مدرسه بافته شده است باید برویم در کوچه و بازار از عرف تأیید بگیریم که ما به نظرمان عرف این را تأیید نمی کند.

پس عملا این ثمره به هم خورد. چون ثمره این بود که اگر مطلق ظهورش در اطلاق ناشی باشد از مقدمات حکمت، باید عام بر او مقدم بشود در تعارض به عموم من وجه که مرحوم شخ انصاری و مرحوم نائینی فرموده اند، جواب همان چیزی است که مرحوم آخوند داده که نه این درست نیست، عام ومطلق اگر منفصل از هم باشند در مورد اجتماع تعارض وتساقط می کنند.

سؤال وجواب: یصلح أن یکون ثمرة، لکنه مردودة بنظرنا.

ثمره دیگری که برای این بحث ممکن است مطرح بشود این است که: گاهی ورود مقیدهای متعدد مانع می شود که ما احراز کنیم که آیا عقلاء باز هم اصالة البیان جاری می کنند؟ مولا یک جمله فرمود احل الله البیع، یک جا دیدیم گفتند نهی النبی عن بیع الغرر، یک جا بود نهی عن بیع الثمار قبل بدوّ صلاحها، یا نهی عن بیع الخمر، مقیدهای متعدد آوردند، شک می کنیم که نکند مولا در احل الله البیع در مقام بیان نبود. اینکه در مقام بیان باشد و هر روز یک مقید بیاورد؟! خب اگر بگوئیم احل الله البیع وضع شده است بر لابشرط قسمی، این ظهورش مثل ظهور عام، اگر می گفت احل الله کل بیع ظهورش محکم بود. اما بنابر اینکه وضع نشده بر لابشرط قسمی بلکه وضع شده است بر ماهیت مهمله، باید اصالة البیان جاری کنیم، اصل عقلائی جاری کنیم که اصل این است که مولا در مقام بیان است. آیا عقلاء بعد از ورود این مقیدهای متعدد باز اصل جاری می کنند که مولا در مقام بیان است؟ انصاف این است که برای ما این مطلب محرز نیست. کثرت ورود مقیدات عقلاءا موجب می شود که ما شک کنیم که آیا باز عقلاء اصالة البیان جاری می کنند یا نمی کنند، إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

این ثمره دوم ثمره ای است که لابأس بها.

سؤال وجواب: مثل عام، حالا اگر بود احل الله کل بیع، چون شما می گوئید البیع وضع شده است بر لابشرط قسمی. اگر وضع شده بر لابشرط قسمی خب می شود احل الله کل بیع، که ولو چهار تا مخصص هم بیاید باز به این عموم تمسک می کنیم. به هر حال اگر ما بگوئیم اطلاق ناشی است از مقدمات حکمت، حداقل این است که راحت تر می شود اشکال کرد که ما احراز کنیم بعد از این ورود مقیدات متعدده که عقلاء اصل بر این می گذارند که مولا در مقام بیان هست.

مرحوم ایروانی فرموده: به نظر من اصلا اشتباه فهمیده شده است نزاع بین سلطان العلماء وبین مشهور قدماء. فکر کرده اند نزاع سر این است که وضع در اسم جنس آیا برای ذات ماهیت است یا برای ماهیت لابشرط قسمی. نخیر، اختلاف در این نیست. اختلاف سر این است که: همه قبول دارند که اسم جنس وضع شده است بر ذات ماهیت، الانسان وضع شده است برای ذات انسان بلازیادة. اما اختلاف سر این است که آیا سریان طبیعت در افراد مقتضای ذات طبیعت است یا محتاج است به لحاظ سریان؟ والا الانسان وضع شده است برای ذات انسان. کسی توهم نمی کند که الانسان وضع شده است برای ذات به اضافه یک شیء زائد. اختلاف سر این است که ذات انسان سریانش به افراد انسان مقتضای ذات است یعنی احتیاج به لحاظ سریان نیست، همینکه مولا گفت إن الانسان لفی خسر این انسان سریان ذاتی دارد به افراد، یا نه، بگوئیم تا لحاظ نکند سریان را سریان پیدا نمی کند در افراد.

سلطان العلماء می گوید ما نیاز داریم به لحاظ سریان. همانی که بعدها آقای خوئی ره فرمود که اطلاق امر وجودی است نیاز دارد به لحاظ سریان. مشهور قدماء می گویند نه، اطلاق، اطلاق ذاتی است در ذات طبیعت اطلاق وسریان نهفته است.

بعد مرحوم ایروانی فرموده است: حق با مشهور است. نفرمائید پس موارد اهمال چه می شود؟ إشرب دواء مهمل است، آنجا چه می شود؟ اگر سریان ذاتی است پس اشرب دواء یعنی اشرب دواء أیّ دواء شئت. مرحوم ایروانی می فرماید: بله سریان ذاتی است، اینجا قیدی دارد که آن قید مهمل است. إشرب دواء قید لبی می گوید نافعا بحالک، یا إشرب دواء سأصفه لک. گفته إشرب دواء وکنارش یک قید مهملی اضافه کرده است که إشرب دواء نافعا بحالک یا إشرب دواء سأصفه لک. این قید مهمل موجب اهمال شده است، و الا اگر قید نداشت معنا ندارد که دواء مهمل باشد. مگر اهمال معقول است در ذات؟ خب دواء وضع شده بر ذات دواء، یعنی چی اهمال دارد. خب هذا دواء، ذاک دواء، ذاک دواء. این قید مهمل که إشرب دواء قید لبی مهمل دارد إشرب دواء أی دواء سأصفه لک این قید مهمل موجب اهمال شده است. گاهی هم قید مبین است که موجب تقیید می شود. إشرب دواء یسمی بآسپرین مثلا، او دیگر قید مبین است. و الا اگر مولا بگوید إشرب دواء ودواء تمام الموضوع باشد برای وجوب شرب، معقول نیست مهمل باشد. اتحاد دارد و سریان دارد ذات طبیعت در افراد.

بعد ایشان فرموده است: لایقال که لازمه حرف تو این است که تقیید موجب مجاز بشود، چون شما می گوئید اطلاق مقتضای ذات طبیعت است، پس تقیید مجاز است.

ایشان می گوید: مگر تخصیص موجب مجاز بود که حالا تقیید موجب مجاز باشد؟. مولا می گفت اکرم کل عالم، بعد به مخصص منفصل یا متصل می گفت الا الفاسق، شما آنجا نگفتید تخصیص موجب مجاز است، حالا اعتراض دارید به مشهور قدماء که می گویند معنای اسم جنس ماهیت مطلقه است گفتید اگر تقیید بخورد این خطاب مطلق، این موجب مجاز است؟ نه، تقیید کشف می کند از ضیق اراده جدیه. أعتق رقبة مطلق است و ماهیت مطلقه است، آن لاتعتق رقبة کافرة کشف می کند از ضیق مراد جدی نه از استعمال لفظ در غیر ما وضع له. شما در عام هم همین را گفتید، گفتید اکرم کل عالم بعد که می آید لاتکرم العالم الفاسق موجب تجوز نیست در عام، با اینکه عام وضع شده است در عموم.

بعد فرموده: آخر مطلب این است که ما مقدمات حکمت دیگر نمی خواهیم. چرا؟ برای اینکه اطلاق مقتضای ذات طبیعت است. همینکه قید زائدی نیامد چه قید زائد مهمل و چه قید زائد مبین وطبیعت شد تمام الموضوع، خب اطلاق طبیعت و سریانش در افراد ذاتی است، مقدمات حکمت نیاز نداریم. اصلا این مقدمات حکمت هر مقدمه اش ایراد دارد، از اول رها کنید این مقدمات حکمت را، ما نیاز به مقدمات حکمت نداریم.

آخرش هم فرموده است: یک شاهدی بیاورم برای بطلان حرف سلطان العلماء و من تبعه و تأیید کنم مشهور قدماء را که این حرف خیلی قوی است، وآن این است که: شما می گوئید اسم جنی وضع شده بر ماهیت مهمله، خیلی خب، پس وقتی مولا حکم می کند بر یک طبیعتی، این طبیعت ممکن است ماهیت مهمله باشد. خود وضع واضع حکمٌ أم لا؟ حکمٌ. وضعت لفظ الماء علی الماهیة المهملة للماء. مرحوم ایروانی فرموده: خب اگر وضع شده است لفظ ماء بر ماهیت مهمله و اطلاق ندارد، پس شما در هنگام استعمال که مثلا می گوئید الماء المالح ماء، یک آب شوری را می گوئید این آب است، از کجا می گوئید این آب است؟ آب است یعنی موضوع له لفظ ماء است، از کجا می گوئید اینکه مهمل بود. وقتی مهمل بود از کجا به هر فردی از افراد آب می گوئید هذا ماء؟ بروید از واضع سؤال کنید تا اهمال برطرف بشود. وقتی وضع شده لفظ ماء بر ماهیت مهمله پس اهمال دارد. خب اهمال را باید بروید از واضع سؤال کنید تا او اهمال را رفع کند. شما از کجا می دانید که این آب گل آلود آب است یعنی معنای موضوع له آب است؟ باید از واضع بپرسید. واضع هم که وضعش مهمل بود. باید بروید در خانه واضع او را پیدا کنید بگوئید اکشف و ارفع اهمال الوضع ببیانک.

این هم شاهد ایشان.

اقول: واقعا این مطالب از شأن این محقق بزرگ بعید بوده است.

اما این شاهد آخرشان را عرض کنم. آقا! آن کسی که می گوید وضع شده است مثلا لفظ آب بر ذات آب (ماهیت مهمله یعنی ذات آب) او می گوید معنای موضوع له ذات آب است، اما منافات ندارد که قائل بشود به اطلاق وضع. او می گوید لفظ ماء را وضع کرده اند بر ذات ماء هر کجا که استعمال بشود. او که نمی گوید وضع اهمال دارد. مگر لازمه وضع بر ماهیت مهمله اهمال وضع است؟ اینها چه تلازمی با هم دارد؟ مگر لازمه وضع رقبه بر ذات رقبه اهمال وجوب عتق رقبه است؟. اصلا واضع می تواند به نحو عموم وضع کند، بگوید وضعت لفظ الماء علی ذات ماهیت ماء أینما استعمل و کیفما استعمل. وضع عموم دارد بالاتر از اطلاق، اما معنای موضوع له ذات ماهیت مهمله است. این چه شاهدی بود که ایشان آورد؟!.

بقیة الکلام انشاءالله فردا.